

## مهندس عاشور پور مردی برای عمل و رشد

ضرورتی ندارد که ما هر هنرمند را تنها از زاویه کار هنری او به حلاجی بگذاریم ، شخصیت هر انسان گسترش های دیگری و رای هنر هم می تواند که داشته باشد ، با ارزش های خاص خودش .  
بهمن خشنود فر از دفتر مهندس خادم مدیر کل ما که بدفتر کار مشترکمان برگشت گفت ، ، رضا آقای مهندس خادم گفت که برای جلسه امروز تو هم باید که باشی ، ، بهمن - آن روان شاد - کارشناس مسئول شرکت کشت و صنعت مغان در واحد ما بود و من نوعی روح سرگردان آن واحد بودم ، بدلیل اینکه آن دوست و همکار قدیمی من تحصیلات کشاورزی نداشت ، در مواقعی که نیاز فنی بود ، لاجرم من در کنار او جا می گرفتم .

از بهمن پرسیدم که ، مهندس هم هست که جواب ، بله ، بود . چند وقتی میشد که من پی برده بودم ، که مدیر عامل و رئیس هیئت مدیره جدید شرکت کشت و صنعت و دامپروری مغان ، که بدون تردید بزرگترین مجتمع یکپارچه کشاورزی جهان بود ( زمان گذشته را بکار می برم چون از وضع فعلی آن خبر زیادی در اختیار ندارم ) همان عاشور پور معرف است ، که با ترانه های او دوران کودکی را طی کرده بودیم .

انقلاب که شد و هیئت مدیره قبلی که ترک محل کردند ، مهندس عاشورپور را به آنجا فرستادند و سکان شرکت را در دست گرفته بود .

قبل از انقلاب و از یکی از همکلاسی های دوران دانشگاه که با عاشورپور در یکی از شرکتهای سهامی زراعی کار کرده بود شنیده بودم که مدیر موفق و صاحب تجربه ایست ولی از نزدیک با او بکاری و برنامه ای و یا جلسه ای شرکت و همکاری نداشتم تا بهتر او را بتوانم که محک بزنم .  
آنروز برای اولین بار در یک جلسه با او بودم ، در ابتدای کار که جلسه هنوز رسمیت نیافته بود ، من در چهر مهندس تنها یک خواننده هنرمند را می دیدم که دارد برایم ترانه معروف ، ، چنگی چنگی جان ، ، را می خواند .

جلسه که رسمی شد و اندک اندک جدی هم شد ، تازه دستگیرم شد که با کی طرف هستم . برادران شرکت - اکبر و اصغر - را من در چندین جلسه دیده بودم ، این دو برادر که مدیران شرکت مشاور اگرونومیک و هاوائین اگرونومیک بودند ، بارها و بارها تسلط خودشان را به کارشان نشان داده بودند ولی این بار با کس دیگری طرف بودند .

مهندس عاشورپور از گروه مدیریت قبلی یک سرو گردن بالا تر بود ، برای اولین بار دیدم که این دو برادر کوتاه آمده اند ، شاید یکی از چند دلیل این کوتاه آمدن آب و هوای حاکم بر جلسه با توجه به انقلاب می بود ، ولی این تنها اندکی از مجموعه دلایل موجود می توانست که باشد .  
من که خود این کاره بودم و صاحب اندکی تجربه ، آنروز از اینکه چنین مردانی در جامعه همکاران من وجود دارند ، کلی لذت بردم .

بعد از پایان جلسه یادم رفت که بگویم چقدر از او ترانه هایش در دوران کودکی خاطره دارم چون بحث فنی در مورد مسائل موجود از اهمیت بیشتری بر خوردار بود ، این موضوع را در دیدار بعدی که از درگیری فنی کمتر خبری بود گفتم و خودم را راحت کردم ، و او بجز تشکری کوتاه چیز دیگری جواب مرا نداد .

او را از مغان با تمام موفقیت برداشتند و بجای او یک مهندس راه و ساختمان را که تجربه مدیریت نداشت گذاشتند ، همین فرد که از نزدیکان سلامتی و بهزاد نبوی بود ، بعدها معاون وزیر شد .  
عاشورپور را از مغان به شرکت سفید رود فرستادند ، مدیریت او در سفید رود دست کمی از مغان نداشت ، حضور او در آن مرکز تولیدی کشاورزی فضا را عوض کرد ، او از ۷۰۰ هکتار استخر ماهی شرکت دامپروری و ماهی داری سفید رود در حد برداشت شیلات شمال از دریای خزر ماهی به بازار عرضه کرد و با میزان تولید مرغ و تخم مرغی که داشت ، توانست نرخ را در بازار مصرف کنترل کند .  
این ها را من خود دقیقاً میدانم و اطلاعاتم اگر چه گهنة است ولی از واقعیت درج شده در خاطره ام بر میخیزد .

از حافظه ام هنوز روزی را که به همراه مهندس خالدی معاون وزیر ( خود این دوست و همکار قدیمی من که رئیس انجمن اسلامی وزارت خانه بود نیز بعداً از دایره مدیریت حذف شد ) برای بازدید از شرکت سفید رود رفته بودیم ، پاک نشده است ، شجاعت و تیزبینی و مدیریت قوی او هر دوی ما را تحت تاثیر قرار داد .

او را از سفید رود هم برداشتند و بجای او تیمور آریائی را گذاشتند ، همین آقا بعداً معاون پارلمانی وزارت کشاورزی شد و با سکوتش در مجلس ، بخشی از وزارت کشاورزی را به جهاد سازندگی واگذار کرد .

با توجه به هفت سالی که در رشته کشاورزی تحصیل کرده ام و یازده سالی که سابقه کار مفیدی در کشاورزی ایران داشته ام ، بجرعت می توانم بگویم که به تعداد انگشتان دستم ، فردی مدیر و مدبر و

مطلع در امر کشاورزی قابل مقایسه با مهندس عاشورپور ندیدم . هر باری که او را از مدیریتی بر داشتند تنها دلیل این بودست که او را دارای نظریاتی متمایل به چپ میدانسته اند ، اگر بودست یا نبودست برای من اهمیتی نداشته و ندارد ، آنچه که بکار من همیشه مربوط بودست ، ارزیابی نحو مدیریت مدیران بوده ، که عاشورپور از بهترین ها بودست .

آخرین بار او را در کنسرتی که در کلن المان داشت دیدم ، آن شب با یک همکار قدیمی که در مغان مدیریت واحدی را داشت و همسر من آنجا بودیم ، دلیل حضور من در آن کنسرت هم نه سازمان ترتیب دهنده بلکه شخص عاشورپور بود به دو دلیل ، بچگی من و ترانه های او باضافه خاطرات مشترک اداری .

مرا و دوست مرا بسختی بیاد آورد ، حق هم داشت کسی که مغان را که ۴۸ هزار هکتار زمین بود با چهار کارخانه بزرگ و حدود ۷هزار کارگر و دکتر و مهندس اداره کرده باشد ، فرد کوچکی مثل من را حتماً نمی تواند که در خاطر داشته باشد ، در خاطر خود، ما را نداشت ولی شادی خود را از باز یاد آوردن خاطرات گذشته پنهان نداشت .

از یاد نخواهم برد که بعد از پایان کنسرتش ، دسته گلی را که دریافت کرده بود با عبور از میان تماشاگران آورد و به همسر من داد و ما خاطره آن شب را چونان گل در خاطره خود محفوظ داشتیم و داریم .

خواندم که پیر مرد در بستر بیماریست . حیفم آمد من که میدانم ، از آن همه تلاشی که او برای آبادانی وطن کرده ، یادی نکرده باشم ، این اندک کاریست که در توان دارم .

هر جا هست سلامت باشد ، که او کم نظیر است و هنرمندیست در دو صحنه مختلف هنر و علم .

رضا بایگان - المان ۲۵، ۱۲، ۲۰۰۷